

بررسی جامع تضاد فعلی در غزل‌های سعدی

جمیله اخیانی*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان، زنجان، ایران

امیر مؤمنی هزاوه**

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان، زنجان، ایران

الهام طارمی***

دانشجوی کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان، زنجان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۲۶)

چکیده

یکی از ویژگی‌های سعدی، شناخت دقیق وی از زبان فارسی و کارآمدی‌های آن و استفاده حداکثری از ظرفیت‌های این زبان است. این بهره‌گیری چنان هنرمندانه است که خواننده در نگاه نخست، مسحور روانی و فصاحت سخن می‌شود و چشش هنری کلام را در نمی‌یابد. یکی از این هنرنمایی‌ها به کارگیری افعال متضاد است؛ نکته‌ای که تاکنون به‌طور دقیق و همه‌جانبه واکاوی نشده است و توجه به آن لذت حاصل از زیبایی‌های کلام سعدی را دوچندان می‌کند. مقاله حاضر چند و چون تضاد فعلی در تمام غزل‌های سعدی را بررسی و علاوه بر شناسایی و دسته‌بندی انواع آن و زیرمجموعه‌های هر کدام، ریزه‌کاری‌های ظریف سعدی در به کارگیری این آرایه مانند آوردن متضاد یک فعل از چند فعل که از جهت معنایی به هم نزدیکند، سلیبی به کار بردن مترادف فعل و... را به همراه بسامد تمام زوج‌فعل‌هایی که به‌صورت متقابل در غزل‌های سعدی به کار رفته، همراه با بسامد آن‌ها ارائه می‌کند.

واژگان کلیدی: سعدی، غزل‌های سعدی، تضاد، تضاد فعلی، بدیع.

* نویسنده مسئول) E.mail: j_akhyani@znu.ac.ir

** E.mail: am.hezaveh@znu.ac.ir

*** E.mail: taromiznu94@yahoo.com

مقدمه

ایجاد «تضاد» در کلام از شگردهای مؤثر در زیبایی آفرینی ادبی است که از دیرباز مورد توجه گویندگان و نویسندگان بوده است و آن را به شیوه‌های مختلف به کار برده‌اند. از این رو، در بلاغت قدیم و جدید مورد توجه پژوهشگران واقع شده و دربارهٔ اقسام و حالات گوناگون آن تحت عنوان‌های مختلف بحث شده است. در واقع «در شعر و زبان شاعرانه میان متضادها سازگاری و سازواری ایجاد می‌شود و شاعر در میان اضداد به گونه‌ای آشتی برقرار می‌کند که دشمنی و رمندگی احساس نمی‌شود» (عقداپی، ۱۳۹۶: ۸۱). از جمله کسانی که هنرمندانه این «آشتی میان متضادها» و «تضاد میان غیرمتضادها» را برقرار کرده، سعدی است.

سعدی را افصح‌المتکلمین و استاد بلامنازع زبان فارسی دانسته‌اند که «شیرینی کلام و فصاحت بیان در میان پارسی‌گویان به او ختم شده است» (صفا، ۱۳۷۸، ج ۳: ۶۱۱). دربارهٔ سعدی و رمز رسیدن او به این جایگاه رفیع در ادب فارسی، کم سخن نگفته‌اند. محبوب معتقد است: «هیچ فارسی‌زبانی اعم از شاعر یا نویسنده وجود ندارد که مانند سعدی روح زبان فارسی را دریافته و به رموز و ریزه‌کاری‌های آن واقف باشد» (محبوب، ۱۳۵۲: ۳۲۸). سعدی به گونه‌ای لفظ و معنی را با هم جمع می‌کند که خواننده از یک سو، تصنعی در کلام احساس نمی‌کند و از سوی دیگر، آن را بسیار متعالی می‌یابد و به قول زرین کوب «معانی او هرچند گهگاه عادی است، به هیچ وجه مبتذل و دست‌فروشد به نظر نمی‌رسد؛ بلکه همواره لطف ذوق و قدرت تعبیر شاعر در آن، تصرفات مناسب می‌کند و آن‌ها را از حدود معانی متعارف بالاتر می‌برد» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۱۱۸). این نکته دربارهٔ استفادهٔ سعدی از عناصر بلاغی و آرایه‌های ادبی نیز صادق است، چنانکه پژوهشگران بسیاری از آن سخن گفته و زوایای آن را در سخن وی کاویده‌اند. یکی از آرایه‌های ادبی مورد علاقهٔ سعدی

«تضاد» است به حدی که «می‌تواند به عنوان یک ویژگی سبکی او در سطح ادبی به شمار آید» (نادری پیکر و وحیدیان کامیار، ۱۳۹۵: ۹۷). وی نه تنها در غزلیات خود به وفور از «تضاد» استفاده کرده، بلکه به چگونگی کاربرد و پنهان ساختن آن در ژرف ساخت شعرش نیز توجه ویژه داشته است. این در حالی است که آنچه تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته، شیوه‌های نوآورانه سعدی در استفاده از فعل برای پدید آوردن این آرایه است.

در پژوهش حاضر، غزل‌های سعدی از این دیدگاه بررسی شده است. برای این کار در همه غزل‌های سعدی فعل‌هایی که به نوعی آرایه تضاد پدید آورده‌اند، بررسی، شناسایی و دسته‌بندی شده و زیرمجموعه‌های آن‌ها همراه با بسامد کاربردشان ارائه شده است. همچنین ریزه‌کاری‌های ظریف سعدی در به کارگیری این آرایه که تاکنون به آن پرداخته نشده، شناسایی و معرفی شده است.

۱. پیشینه پژوهش

تقریباً در همه کتاب‌های بدیعی از تضاد سخن گفته شده، اما کمتر به تضاد در فعل پرداخته شده است.^۱ تنها گرکانی و راستگو بدون آنکه به طور مستقل از تضاد در فعل بحث کنند به نمونه‌هایی از تضاد در فعل اشاره کرده‌اند (گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۶۶-۲۶۴ و راستگو، ۱۳۷۶: ۲۰۱-۱۹۸). از مقالاتی که در ارتباط با این موضوع نوشته شده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ایران‌زاده در مقاله‌ای با عنوان «تحلیلی بر کاربرد هنری فعل در غزل‌های سعدی» به تضاد در فعل به عنوان یکی از این کاربردهای هنری پرداخته است (ایران‌زاده، ۱۳۸۲: ۶۲-۳۷)، وی

۱- از جمله در کتاب‌های بدیع کزازی، شمیسا و فشارکی هیچ سخنی در این باره نیامده است.

این بررسی را فقط براساس ۷۰ غزل سعدی انجام داده و به این مبحث هم بطور کلی (نه دقیق و جزئی) پرداخته است.

نادری پیکر و وحیدیان کامیار در مقاله مشترکی با عنوان «شگردهای خاص سعدی در دو صنعت بدیعی «تضاد» و «متناقض‌نما»» در بخش «تضاد» به تقابل افعال به عنوان بخشی از تضادهای سعدی اشاره کرده‌اند؛ فعل‌هایی که از نظر معنی ضد یکدیگرند، استفاده از دو فعل مثبت و منفی از مصدری یکسان، ایجاد تضاد با مفهوم کنایی افعال و قرار گرفتن فعل در برابر متضادش به شکل مصدر مرخم. ایشان برای هر کدام از این موارد، یک بیت شاهد آورده‌اند. در دو گروه اول و دوم به بعضی از جفت‌فعل‌های متضاد هم اشاره شده است (نادری پیکر و وحیدیان کامیار، ۱۳۹۵: ۱۱۳-۹۷). در مقاله اشاره شده، تقابل افعال به عنوان یکی از شگردهای تضاد در چهار گروه کلی و بدون زیرمجموعه توصیف شده است.

احمد ذاکری در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل و بررسی آرایه تقابل فعل در سروده‌های سعدی و حافظ» انواع تقابل را در شعر این دو در شش گروه جای داده است؛ تقابل پیوسته که دو فعل بدون فاصله واژه‌ای همراه با صنعت لف و نشر کنار هم قرار می‌گیرند. افعال متضادی که بدون صنعت لف و نشر به کار رفته‌اند؛ آن‌ها که گسسته از هم و با فاصله واژه‌ای به کار رفته‌اند. افعالی که هر یک در مصراع جدا آمده‌اند و افعالی که مثبت و منفی یک فعل با هم آمده‌اند (ذاکری، ۱۳۹۵: ۱۱۷-۱۰۳). در این مقاله تقسیم‌بندی افعال بیشتر براساس جای آن‌ها در بیت است و همه افعال ذکر نشده‌اند. چنانکه ملاحظه می‌شود در هیچ یک از این مقالات، تضاد فعلی به صورت اختصاصی و به تنهایی موضوع مقاله نیست، بلکه به همراه بخشی از آرایه‌های ادبی و یا بخشی از تضاد به طور کلی مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین، مقاله حاضر، اولین مقاله‌ای است که به تضاد فعلی به طور اختصاصی پرداخته است.

۲. تضاد

«اولین کسی که از صنعت تضاد سخن گفته اصمعی است... اما در ادب فارسی اولین بار در فصل ۱۳ کتاب ترجمان البلاغه با نام متضاد از آن یاد شده است» (اسفندیارپور، ۱۳۸۴: ۱۳۳). رادویانی نوشته است: «آن را متضاد خوانند پارسی گویان و اما دبیران و خلیل احمد این اصل را مطابق خوانند» (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۴۲). تضاد در بیشتر کتب بلاغی قدیم و جدید مطرح شده و بلاغت پژوهان برای این صنعت ادبی، اسامی مختلفی همچون طباق، مطابقه، تطبیق و تکافو را بیان کرده‌اند. این تعدد نام‌گذاری می‌تواند نشان‌دهنده ضرورت و اهمیت آن باشد.

از میان معاصران، همایی در تعریف آن می‌گوید: «مطابقه که آن را تضاد و طباق نیز می‌گویند، در لغت به معنی دو چیز را در مقابل یکدیگر انداختن و در اصطلاح آن است که کلمات ضد یکدیگر بیاورند. بعضی از علمای بدیع، صنعت مطابقه و تضاد را در قسمی جداگانه از صنعت بدیع نشمرده و آن را داخل مراعات نظیر و تناسب قرار داده‌اند، به این ملاحظه که ممکن است اشیاء متضاد را نیز از نظر ادبی داخل امور متناسب قرار بدهیم. زیرا که ممکن است از شنیدن چیزی ضد آن نیز به ذهن خطور کند و بدین سبب است که می‌گویند اشیاء به ضد خود شناخته می‌شود، وَ بِضِدِّهَا تَبَيَّنُ الْأَشْيَاءُ و باز به همین جهت است که تضاد را هم از نوع تناسب و ملازمت در فلسفه یکی از اسباب تداعی معانی و انتقال افکار شمرده‌اند» (همایی، ۱۳۸۹: ۱۷۷-۱۷۸). وحیدیان تاکید می‌کند که در تضاد، تکراری نبودن مهم است: «از طرفی دو امر متضاد اگر تکراری باشد و روزمره، برجستگی و ارزش ادبی ندارد، مانند در تضاد قرار گرفتن نور و ظلمت، گل و خار، دوست و دشمن، سرد و گرم در کلام» (وحیدیان، ۱۳۸۸: ۶۰)؛ چراکه با دیدن آن‌ها ذهن به دلیل همان تکرار و عادت به سرعت متوجه تضاد می‌شود؛ از این رو، شگفتی‌ای ایجاد نمی‌شود و خواننده لذت چندانی نمی‌برد، اما وقتی سعدی می‌سراید:

هر که با مستان نشیند ترک مستوری کند آبروی نیک‌نامان در خرابات آب جوست

(۵۷۶)^۱

در این بیت، سعدی از بیشتر فضای بیت برای تضاد استفاده کرده است: «مست و مستور»، «نشیند و ترک کند»، «آبرو و آب جو» و «نیک‌نام بودن و به خرابات رفتن». این زیبایی و حتی پیچیدگی در افعال نیز کاملاً مشهود است. در بیت زیر:

اگر تو میل محبت کنی و گر نکنی من از تو روی نیچم که مستحب منی

(۹۰۴)

در بیت بالا، فعل‌های مصراع اول، «میل کنی» و «میل نکنی» است که با هم تضاد دارند؛ از یک سو بین اجزاء فعل اول «میل کنی» فاصله افتاده است و از سوی دیگر در فعل دوم «میل» به قرینه لفظی حذف شده و سبب شده است که «کنی» و «نکنی» نزدیک هم قرار بگیرند به طوری که در نگاه اول فعل‌ها بسیط به نظر می‌رسند نه مرکب و همین پیچیدگی آرایه تضاد را چشمگیرتر کرده است.

نکته دیگر اینکه افعال متضادی همچون «خواستن و نخواستن»، «خواندن و راندن»، «بریدن و پیوستن»، «گریستن و خندیدن»، «نشستن و برخاستن» و... که در سنت ادب کلاسیک فارسی از جمله کنش‌های رایج بین عاشق و معشوق به شمار رفته به فراوانی در غزل‌ها تکرار شده‌اند که با فضای غزل بسیار هماهنگ است.

۱- ارجاع به بیت‌های سعدی تا پایان مقاله براساس شماره صفحه در نسخه مصحح فروغی است. مشخصات کتاب‌شناسی آن در فهرست منابع آمده است.

انواع تضاد فعلی به کار رفته در غزل‌های سعدی، شامل سه دسته کلی تضاد در ایجاب و سلب، تضاد معنوی و تضاد لفظی است که در ادامه به طور مفصل به هر کدام پرداخته می‌شود.

۲- ۱. تضاد در ایجاب و سلب

به تضاد در ایجاب و سلب فقط تقوی با نام «طباق سلب» اشاره کرده و می‌نویسد: «همچنانکه تضاد در ایجاب واقع می‌شود در سلب نیز واقع می‌شود و آن چنانست که دو فعل از یک مصدر مشتق باشد یکی مثبت باشد و یکی منفی یا یکی امر باشد دیگری نهی» (تقوی، ۱۳۶۳: ۲۲۶-۲۲۵). تضاد ایجابی و سلبی در غزل‌های سعدی را می‌توان در دو بخش فعل‌های بسیط و فعل‌های مرکب دسته‌بندی کرد.

۲- ۱- ۱. تضاد ایجابی و سلبی در دو فعل بسیط

تضاد ایجابی و سلبی در دو فصل بسیط وقتی است که شاعر یک فعل بسیط را به صورت مثبت و منفی در شعر به کار می‌برد؛ مانند:

مراد خاطر ما مشکل است و مشکل نیست اگر مراد خداوندگار ما باشد

(۶۳۸)

بسامد افعال بسیطی که به صورت متضاد (مثبت و منفی) در شعر سعدی به کار رفته‌اند به قرار زیر است:

«است/هست و نیست» (به صورت فعل تام ۱۳ بار: ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۶۶، ۵۷۶، ۵۹۵، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۲۲، ۶۹۵، ۸۷۴ و ۹۲۷)، «است/هست و نیست» (به صورت فعل ربطی ۶ بار: ۵۶۹، ۵۵۲، ۵۹۱، ۵۹۶، ۶۳۸ و ۸۳۰)، «است و نه ... است = نیست» (۴ بار: ۵۵۲، ۵۴۹، ۵۶۵ و ۵۹۳)، «بودن و نبودن» (به صورت فعل ربطی ۴ بار؛ باشد- نباشد: ۵۴۷، ۷۱۳ و ۸۳۰

و نتوان بود- توان بود: ۵۹۳)، «بودن و نبودن» (به صورت فعل تام ۳ بار؛ نبود- بود: ۸۷۴، باشد- نباشد: ۸۵۳ و باشد- باشم- نباشد: ۶۴۴)، (به صورت فعل ربطی و تام ۲ بار؛ باشد- نباشد: ۶۰۲ و باشم- نباشم: ۶۱۵ و به صورت فعل تام و ربطی ۱ بار؛ بود- نه بود: ۶۷۹)، «رفتن و نرفتن» (۱۰ بار؛ برود- نرود: ۶۹۳، می روی- نرفت: ۶۱۹، بروم- نرود: ۶۸۳، رفتند- نرود: ۹۳۵، نرود- بروم: ۸۴۰، می روم- نمی رود: ۷۸۶، نرود- رود: ۷۰۷، روی- نرود: ۷۱۳، نرفت- برفتی: ۷۷۲ و نروم- رفتم: ۷۵۹)، «گفتن و نگفتن» ۹ بار؛ گویند- مگو: ۵۳۷، گفتی- مگو: ۵۴۷، گفتیم- نگفتیم: ۵۷۲، نگویم- توان گفت: ۶۲۹، مگوی- گوید: ۶۴۹، گوید- نگویم: ۶۸۹، نه گفتی- گفتم: ۸۸۰، نگویم- بگفت: ۹۱۳، نگویم- بگوید: ۹۲۶ و مگوی- بگوی: ۹۳۷)، «دیدن و ندیدن» (۸ بار؛ بیند- نبیند: ۵۳۵ و ۷۱۰، دیده ایم- ندیده ایم: ۵۵۴، بیند- ببیند: ۷۲۸، ندیده ست- دیده ست: ۶۷۱، نمی بیند- دیده اند: ۶۵۶، بینم- نمی بینم: ۹۳۰ و ندیدم- دیدی: ۸۷۲)، «ماندن و نماندن» (۳ بار؛ ماند- نماند: ۶۵۵، بماند- نماند: ۶۹۶ و نخواهد ماند- بماند: ۸۷۸) به کار رفته است. زوج فعل های «پرسیدن و پرسیدن» (پرس- مپرس: ۵۷۵ و مپرس- پیرس: ۵۷۰)، «خواستن و نخواستن» (خواست- نخواست: ۷۸۸ و خواهی- نمی خواهی: ۸۶۲)، «دادن و ندادن» (بدهد- ندهد: ۶۵۵ و مده- بده: ۵۶۱)، «رسیدن و نرسیدن» (رسد- نرسد: ۸۷۱ و رسید- نمی رسد: ۶۱۷)، «ساختن و نساختن» (بسازد- نسازد: ۵۸۸ و سازد- سازی: ۸۴۴)، «شنیدن و نشنیدن» (می شنوم- نشنوم: ۹۱۷ و نشنود- شنودی: ۸۹۶)، «نشستن و نشستن» (بنشینم- نشیند: ۵۸۸ و نشستم- نشستی: ۹۱۲)، «نمودن و نمودن» (ننماید- نمودی: ۸۹۵ و نمودی- نمی نمایی: ۷۱۹)، «نیوشیدن و نیوشیدن» (بنیوش- منیوش: ۷۳۷ و می نیوشم- منیوش: ۷۳۵) هر کدام ۲ بار و زوج فعل های «آمدن و نیامدن» (نآیی- آیی: ۸۵۳)، «بخشودن و بخشودن» (بخشاید- ببخشاید: ۶۹۴)، «بریدن و نبریدن» (برید- نبریدم: ۷۶۹)، «بستن و نبستن» (ببندم- نبندم: ۸۷۰)، «پسندیدن و نپسندیدن»

(بیسندند- نپسندی: ۸۶۴)، «پوشیدن و میپوشیدن» (مپوش- پپوشانی: ۵۳۹)،
 «تاییدن و نتاییدن» (نتاید- تافت: ۶۱۱)، «توانستن و نتوانستن» (توانم- نتوانم: ۷۹۱)،
 «دانستن و ندانستن» (ندانند- بدانند: ۵۲۵)، «دویدن و ندویدن» (دویدم- ندویدم: ۷۶۹)،
 «رهاندن و نرهاندن» (برهانم- نرهانم: ۸۱۷)، «ستاندن و نستاندن» (ستانند- نستانند: ۸۸۳)،
 «سوختن و نسوختن» (بسوخت- نسوخت: ۵۷۰)، «شایستن و نشایستن» (نشاید- شاید:
 ۶۹۰)، «غنودن و نغنودن» (نغنویدم- غنودی: ۸۹۵)، «کردن و نکردن» (مکن- بکن: ۹۱۳)،
 «کشتن و نکشتن» (نکشد- بکشد: ۶۴۸)، «گرفتن و نگرفتن» (نگرفت- بگرفت: ۶۱۰)،
 «گنجیدن و نگنجیدن» (نمی گنجی- گنجی: ۷۳۵)، «نالیدن و ننالیدن» (بنالیدی- ننالند:
 ۷۴۹)، «نگریستن و ننگریستن» (می نگرم- نمی نگری: ۸۷۰) و «یافتن و نیافتن»
 (یافته ست- نیافته ست: ۵۹۳) هر کدام ۱ بار به کار رفته‌اند.

نکته قابل توجه در این کاربرد آن است که گاه شاعر با هنرمندی دو فعل متضاد را در کنار یکدیگر قرار داده تا برجستگی و زیبایی بیشتری ایجاد کند:

گرم حیات بماند بماند این غم و حسرت و گر نمیرد بلبل درخت گل به بر آید

(۶۹۶)

گاه نیز این برجستگی و زیبایی را از طریق قرار دادن دو فعل متضاد در ابتدا و انتهای بیت و درهم آمیختن آرایه تصدیق و تضاد با یکدیگر ایجاد کرده است:

نشاید خون سعدی بی سبب ریخت ولیکن چون مراد اوست شاید

(۶۹۰)

۲-۱-۲. تضاد ایجابی و سلبی در دو فعل مرکب

سعدی این آرایه را در فعل‌های مرکب به سه صورت به کار گرفته است:
* گاه دو جزء اسمی و فعلی افعال مرکب در هر دو صورت ایجاب و سلب کنار هم ذکر شده است؛ مانند «به پایان رفتن و به پایان نرفتن» در بیت زیر:

سعدیا گر همه شب شرح غمش خواهی گفت شب به پایان رود و شرح به پایان نرود

(۶۸۴)

* گاه میان دو جزء فعل جدایی افتاده است. در این حالت زیبایی بیشتری ایجاد شده است:

گویند تمنایی از دوست بکن سعدی جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنایی^۱

(۹۳۵)

زوج فعل‌های «به پایان رسیدن/ رساندن و به پایان نرسیدن/ نرساندن» (۲بار؛ به پایان رسدم- پایان نرسانم: ۷۹۶ و به پایان نرساند- به پایان برسانی: ۹۱۵) و زوج فعل‌های «به پایان رفتن و به پایان نرفتن» (به پایان رود- به پایان نرود: ۶۸۴)، «اثر کردن و اثر نکردن» (اثر کند- نکند اثری: ۸۷۵)، «احتمال کردن و احتمال نکردن» (احتمال کنند- نکنند احتمال: ۹۷۹)، «پی گرفتن و پی نگرفتن» (پی گیرد- نگیرد پی: ۷۳۴)، «تمنا کردن و تمنا نکردن» (تمنایی بکن- نخواهم کرد تمنایی: ۹۳۵)، «نگاه کردن و نگاه نکردن» (نگه می‌کنی- نگو می‌کند: ۸۷۷)، «خیال بستن و خیال نبستن» (خیال بست- خیال مبند: ۷۲۵)، «دست دادن و دست ندادن» (ندهد دست- دست دهد: ۹۳۶)، «دوست داشتن و دوست نداشتن» (دوست ندارم- دارد دوست: ۶۰۶)،

۱- قرار گرفتن جزء اسمی؛ یعنی «تمنایی» در ابتدا و انتهای بیت، موجب پدید آمدن صنعت تصدیر نیز شده است.

«کم... گرفتن و کم... نگرفتن» (کم مگیر- گیری کم: ۵۸۲)، «گذر کردن و گذر نکردن» (گذر کرد- گذر نکرد: ۸۵۲) و «میسّر شدن و میسر نشدن» (میسّر شد- میسرش نشود: ۹۳۲) هر کدام ۱ بار به همین گونه به کار رفته‌اند.

* گاه شاعر جزء اسمی یکی از زوج فعل‌ها را به قرینه حذف کرده است. در بسیاری از این موارد، شاعر به گونه‌ای بیت را چیده که «همکرد»ها در کنار یکدیگر قرار گیرند و در نگاه اول، هر دو فعل، بسیط به نظر رسند که در این حالت تضاد میان دو فعل قوی‌تر می‌شود؛ مانند: «نظر کردن و نکردن» در بیت زیر:

گر یک نظر به گوشه چشم ارادتی با ما کنی و گر نکنی حکم از آن توست

(۵۵۴)

بیشترین کاربرد این نوع در غزل‌های سعدی با «نظر کردن و نکردن» (۶ بار) است:

شاید اگر نظر کنی ای که ز دردم آگهی ور نکنی اثر کند دود دل سحر گهی

(۹۲۴)

به رخت نشسته بودم که نظر کنی به حالم نکنی که چشم مستت ز خمار بر نباشد

(۶۴۳)

گر نظری کنی کند کشته صبر من ورق ور نکنی چه بر دهد بیخ امید باطم

(۷۸۷)

من نه محترم که چشم از تو به خویشتن کنم گر تو نظر به ما کنی ورنکنی محیری
(۸۷۳)

گر یک نظر به گوشه چشم ارادتی با ما کنی و گرنکنی حکم از آن توست
(۵۴۴)

عافیت خواهی نظر در منظر خوبان مکن ورنکی بلرود کن خواب و قرار خویش را
(۵۳۰)

ملاحظه می شود که شاعر در سه بیت میان «نظر» و «چشم» مراعات نظیر و در یک بیت میان «نظر» و «منظر» جناس ایجاد کرده است. زوج فعل های زیر نیز هر کدام یک بار به همین گونه استفاده شده اند:

«اجابت کردن و نکردن» (اجابت کنی - نکنی: ۷۹۵)، «تأمل کردن و نکردن» (تأمل نکنم - بکنی: ۹۳۱)، «جزع کردن و نکردن» (جزع کنی - نکنی: ۶۴۹)، «لطف کردن و نکردن» (لطف کنی - نکنی: ۶۰۰)، «میل کردن و نکردن» (میل کنی - نکنی: ۹۰۴)، «نگاه کردن و نکردن» (کند نگاه - نکند: ۵۷۸)، «وفا کردن و نکردن» (وفا کنی - نکنی: ۶۱۳)، «سر نهادن و ننهادن» (سر بنهد - ننهد: ۵۴۹)، «عهد شکستن و نشکستن» (عهد شکست - نشکستم: ۷۶۹)، «عنان گرداندن و نگرداندن» (عنان بگردانی - برنگردانم: ۷۹۵)، «دست رسیدن و نرسیدن» (دست رسد - نرسد: ۶۳۶)، «به جای آوردن و به جای نیاوردن» (به جای آرم - نیاری: ۸۸۰) و «از پیش رفتن و از پیش نرفتن» (می رود از پیش - می نرود: ۶۸۴).

۲-۲. تضاد معنوی

«گاهی طباق از روی معنی واقع می‌شود نه از روی لفظ و آن را طباق معنوی گویند» (تقوی، ۱۳۶۳: ۲۲۷). برای ایجاد تضاد معنوی در فعل، شاعر از دو فعل مختلف استفاده می‌کند که از نظر معنایی با یکدیگر تضاد دارند. تضاد معنوی فعل در غزل‌های سعدی را می‌توان در هشت بخش طبقه‌بندی کرد: فعل‌هایی که هر دو بسیط‌اند، فعل‌هایی که یکی بسیط و دیگری پیشوندی است، فعل‌هایی که یکی بسیط و دیگری مرکب است، فعل‌هایی که هر دو مرکب‌اند، فعل‌هایی که یکی مرکب و دیگری پیشوندی است، فعل‌هایی که هر دو پیشوندی است، تضاد در مصدر دو فعل و ناسازی ترکیبی.

۲-۲-۱. تضاد معنوی دو فعل بسیط با یکدیگر

در این کاربرد دو فعل متضاد بسیط در مقابل هم به کار می‌روند؛ مانند:

عشق آمد و عقل همچو بادی رفت از بر من هزار فرسنگ

(۷۴۳)

در عین حال که گاه سعدی هنرمندانه یک فعل بسیط را با دو فعل بسیط دیگر مقابل می‌سازد:

هوش می‌آمد و می‌رفت و نه دیدار تو را می‌دیدم نه خیالم ز برابر می‌شد

(۶۵۱)

ملاحظه می‌شود که «می‌آمد» با دو فعل «می‌رفت» و «می‌شد» (به همان معنی «می‌رفت») تضاد دارد.

گاه نیز با قرار دادن دو فعل متضاد در اول و آخر بیت، صنعت ادبی تضاد را چشمگیرتر می‌کند:

افتاده زمین به حضرت او گردونش به خدمت ایستاده

(۸۴۶)

علاوه بر آنکه شاعر در بیت بالا صنعت حسن تعلیل را هم به کار گرفته و دلیل افتادگی زمین را تواضعش در مقابل معشوق (یا ممدوح) و برافراشتگی آسمان را ایستادن در خدمت وی می‌داند.

بیشترین کاربرد این تضاد در غزلیات با زوج فعل‌های «آمدن و رفتن» (۲۱ بار؛ آمد-رفت ۵۲۲، ۷۴۳ و ۹۲۴، روند-آیند: ۸۵۶ و ۸۶۲، بیایمت-روم: ۵۴۲، آمده‌ای-روم: ۵۲۲، بیایید-برود: ۶۸۲، آید-رود: ۶۸۱، رود-بیایید: ۵۴۶، می‌آمد-می‌رفت: ۶۵۱، می‌روی-می‌آیی: ۶۷۴، ۶۱۳ و ۷۴۶، آیند-روند: ۶۷۴، می‌رود-می‌آید: ۷۰۲، رفتی-می‌آیی: ۷۳۶، آمدی-برفتی: ۷۶۸، آمدم-برفتی: ۸۶۱، آمد-رود: ۹۰۹ و بیایی-برود: ۹۳۴) است. پس از آن «راندن» به معنی دور کردن با «خواندن» به معنی دعوت کردن (۸ بار؛ بخواند-براند: ۵۵۰، بخوانی-برانی: ۷۹۵ و ۸۴۱، برانی-بخوانی: ۶۰۴، خوانی-رانی: ۶۳۵، بخوان-برانی: ۷۴۸، بخوان-بران: ۷۷۸ و می‌خوانی-می‌رانی: ۹۰۸)، «گشودن و بستن» (۸ بار؛ می‌بنددم-می‌گشاید: ۶۹۰، -بگشای: ۶۹۱، ببندی-بگشاید: ۶۹۵، گشاده‌ست-بسته‌ست: ۷۱۷، بسته-گشاده: ۸۴۶، بگشای-ببندی: ۸۶۴، نبسته‌ست-نمی‌گشایند: ۹۱۰، ببندی-بگشایی: ۹۳۰)، «خندیدن و گریستن» (۶ بار؛ بخندیدم-بگريستم: ۷۶۰، بگريم-بخندم: ۷۶۶ و ۸۲۷، بخندی-بگريم: ۸۲۴، ۷۰۷ و ۶۵۵) و «کشتن و نواختن» (۵ بار؛ بکشی-بنوازی: ۶۷۰ و

۸۹۱، نوازی - کشی: ۶۳۹، می‌نوازی - می‌کشی: ۹۲۳، بکشد - بنوازد: (۷۵۴)،
 «راندن و بخشودن» (۵بار؛ برانی - ببخشاید: ۵۹۹، برانی - ببخشایی: ۹۳۶، براند - ببخشایند:
 ۸۱۲ و ۸۱۳ و ببخشی - برانی: ۹۱۱)، «دادن و ستاندن» (۴بار؛ بده - بستان: ۵۳۵ و ۶۹۴،
 دادی - ستدی: ۸۴۴ و دهندت - بستان: ۸۴۷)، «بریدن و پیوستن» (۳بار؛ ببریند - پیوستند:
 ۶۵۸، ببرید - پیوست: ۵۴۶ و بریدم - پیوستم: ۷۵۹) و «زدن و نواختن» (۳بار؛ بزند - بنوازد:
 ۵۵۰ و ۵۷۸ و بنوازی - بزنی: ۷۹۳)، «کشتن و پروردن» (۲بار؛ بکشد - پرورد: ۵۸۴ و
 بکشی - پروری: ۸۷۶)، «گرفتن و گذاشتن» (۲بار؛ بگیرند - بگذارند: ۶۶۰ و بگیر - بگذار:
 ۷۰۵)، «نشستن و ایستادن» (۲بار؛ نشستم - ایستاده‌ام: ۶۱۲ و بایستم - بنشین: ۹۱۹) و
 زوج‌فعل‌های «ایستادن و چمیدن» (ستاده ست - بچمند: ۶۷۰)، «پروراندن و راندن»
 (می‌پرورد - براند: ۵۸۸)، «خریدن و فروختن» (بخریده‌ام - بفروخته: ۸۴۵)، «آمدن و شدن»
 (می‌آمد - می‌شد: ۶۵۱)، «افتادن و ایستادن» (افتاده - ایستاده: ۸۴۶)، «کاستن و افزودن»
 (بکاهی - یفزایی: ۹۳۲)، «گذشتن و ماندن» (گذشت - بماند: ۷۰۶)، «گرفتن و آمرزیدن»
 (بگیرد - بیامرز: ۷۸۳)، «گرفتن و رهاندن» (بگیری - برهانی: ۹۱۱)، «نواختن و انداختن»
 (بنوازی - بیندازی: ۷۴۰)، «نواختن و رنجاندن»، «بنوازی - برنجانی: ۹۱۳»، «نواختن و
 گذاختن» (بنوازی - بگدازی: ۵۵۰)، «دادن و گرفتن» (بده - بگیر: ۷۱۳)،
 «راندن و نواختن» (برانی - بنوازی: ۶۹۴) و «بودن» به معنی ماندن با «گریختن»
 (بباشم - بگریزم: ۸۹۶) هر کدام ۱ بار به کار رفته است.

نکته قابل توجه اینکه سعدی با هنرمندی از همه ظرفیت‌های زبان فارسی استفاده
 می‌کند؛ از یک سو، متضاد یک فعل را از فعل‌های مختلفی که از جهت معنایی به هم
 نزدیکند، قرار می‌دهد. به عنوان مثال، «نواختن» به معنی مورد لطف قرار دادن را با پنج
 فعل: «زدن»، «رنجاندن»، «انداختن»، «گذاختن» و «کشتن» مقابل می‌کند:

گر بزند بی گناه عادت بخت من است ور بنوازد به لطف غایت احسان اوست
(۵۷۸)

مرا که پیش تو اقرار بندگی کردم رواست گر بنوازی و گر برنجانی
(۹۱۳)

تو دانی ار بنوازی و گر بیندازی چنان که در دلت آید به رأی انور خویش
(۷۴۰)

گر بنوازی به لطف ور بگدازی به قهر حکم تو بر من روان زجر تو بر من رواست
(۵۵۰)

بندگان را نه گیر است ز حکمت نه گریز چه کنند؟ ار بکشی ور بنوازی خلمند
(۶۷۰)

همچنانکه «راندن» به معنی دور کردن را با چهار فعل: «خواندن»، «بخشودن»،
«پروراندن» و «نواختن» به کار برده است:

گر برانی چه کند بنده که فرمان نبرد ور بخوانی عجب از غایت احسان تو نیست
(۶۰۴)

سر ما و آستان خدمت تو گر برانی و گر بیخشایی
(۹۳۶)

گر قبول می‌کند مملوک خود می‌پرورد ور براند پنجه نتوان کرد با بازوی دوست
(۵۸۸)

هنوز با همه بدعهدی‌ات دعا گویم که گر به قهر برانی به لطف بنوازی
(۸۹۰)

و «ایستادن» را نیز با سه فعل: «افتادن»، «نشستن» و «چمیدن» متضاد می‌آورد:

افتاده زمین به حضرت او گردونش به خدمت ایستاده
(۸۴۶)

عمر نبود آنچه غافل از تو نشستم باقی عمر ایستاده‌ام به غرامت
(۶۱۲)

در چمن سرو ستاده ست و صنوبر خاموش که اگر قامت زیبا نمایم بچمند
(۶۷۰)

از سوی دیگر، فعل‌هایی با بیش از یک معنی را هر بار با یک متضاد می‌آورد؛ چنانکه «گرفتن» را یک بار به معنی «مؤاخذه کردن» با «آمرزیدن» متضاد می‌آورد:

گر خداوند تعالی به گناهیت بگیرد گو یامرز که من حامل اوزار تو باشم
(۷۸۳)

و بار دیگر به معنی اسیر کردن با «رهاندن»:

به پای خویشتن آیند عاشقان به کمندت که هر که را تو بگیر ز خویشتن برهائی
(۹۱۱)

نکته دیگر اینکه گاه سعدی برای ایجاد آرایه تضاد از مترادف یک فعل به صورت سلیبی استفاده می کند. به عنوان مثال «دیدن» و «نگریستن» مترادف شمرده می شوند؛ اما سعدی با سلیبی به کار بردن نگریستن به صورت «نگریستن» در بیت، تضاد ایجاد کرده است:

تو که همتای خویشتن بینی لاجرم ننگری به مثل منی
(۹۰۵)

علاوه بر «دیدن و نگریستن» که شاهد آن بیان شد، «کشتن و نمردن» (۲ بار؛ کشتند- نمیرد: ۶۳۳ و بکشی- نمیرد: ۶۳۴) و «رمیدن و نگریختن» (۱ بار؛ نگریزد- برمند: ۶۷۰) به این صورت به کار رفته اند.

۲-۲-۲. تضاد معنوی دو فعل بسیط و پیشوندی با یکدیگر

بیشترین و زیباترین تضادهایی که سعدی در این نوع فعل ها ایجاد کرده تضاد بین «نشستن / نشانندن» با «برخاستن» است و به نظر می رسد در تقابل این دو فعل جای خالی نگذاشته است؛^۱ چنانکه گاه این دو فعل را در معنای متداول می آورد:

۱- بخشی از نمونه های این تقابل، مربوط به بخش تضاد لفظی است که در جای خود خواهد آمد.

برخیز که در سایه سروی بنشینیم کانجا که تو بنشینی بر سرو قیام است

(۵۶۶)

و البته چنانکه ملاحظه می‌شود، علاوه بر تضاد بین دو فعل در مصراع اول، شاعر با استفاده از واژه «قیام» به معنی «برخاستن» و «بنشینی» در مصراع دوم نیز تضاد دیگری ایجاد کرده و در واقع، آرایه تضاد را دو بار به کار گرفته است. نکته ظریف دیگر اینکه معمولاً «برخاستن» برای «راه افتادن» است در حالی که شاعر منظور از «برخاستن» را «نشستن» عنوان می‌کند (برخیز که ... بنشینیم) و به این ترتیب، نوعی «پارادوکس» نیز در کلام ایجاد می‌کند. در بیت زیر نیز به وجود آمدن و از بین رفتن فتنه معطوف به نشست و برخاست معشوق است:

دی زمانی به تکلف بر سعدی بنشست فته بنشست چو برخاست قیامت برخاست

(۵۵۱)

همچنانکه در بیت زیر «نشستن» معشوق با «برخاستن» سرو همراه است:

در گلستانی کان گلبن خندان بنشست سرو آزاد به یک پای غرامت برخاست

(۵۵۱)

در عین حال کلام به گونه‌ای تنظیم شده که دارای تشبیه تفضیل هم باشد: جایی که معشوق بنشیند، سرو باید برخیزد، اما «به یک پای» تا به خاطر ادعای برابری با معشوق تنبیه شود. شاید اوج استفاده از روابط معنایی پیچیده این دو مصدر به ظاهر ساده فارسی را بتوان در بیت زیر دید:

گفتی به غم بنشین یا از سر جان برخیز فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم

(۷۸۲)

در بیت بالا در اندوه ماندن با تعبیر «به غم نشستن» و دست از جان شستن با تعبیر «از جان برخاستن» آمده تا باز یک «نشستن» در مقابل یک «برخاستن» قرار گیرد. جالب اینکه عاشق (شاعر) که باید یکی از این دو را انتخاب کند، هر دو را می‌پذیرد تا کمال اطاعتش را به معشوق بنماید: هم در غم می‌نشیند و هم از سر جان برمی‌خیزد و هم می‌گوید که هر دوی این گزینه‌ها، چون از طرف معشوق است به اندازه یک نشست و برخاست معمولی برایش خواهد بود.

فعل‌های «رفتن و باز آمدن» (۴بار؛ برفت- باز آمد: ۵۳۵، رفتی- باز آ: ۷۷۶، می‌روی- باز می‌آیی: ۸۷۳ و رفتم- باز آمدم: ۹۱۹)، «نشاندن و برکندن» (۳بار؛ بنشان- برکن: ۸۱۶، بنشان- برکندم: ۷۶۷ و بنشاندم- برکندی: ۸۶۵) و فعل‌های «باز گشودن و بستن» (باز گشادی- بیستی: ۸۵۷)، «برآمیختن و گریختن» (برآمیزی- بگریزی: ۵۵۷)، «رمیدن و درآرمیدن» (رمیده‌ایم- درآرمیده‌ایم: ۹۰۵)، «فرو گسلانیدن و آویختن» (فرو گسلانند- آویزند: ۶۶۲)، «نمایاندن و فراپوشیدن» (بنمای- فراپوش: ۷۳۵)، «نهادن و برداشتن» (نه- بردار: ۵۵۳)، «برداشتن و افکندن» (بردار- بیفکنی: ۶۵۴) هر کدام ۱ بار مطابق شیوه یاد شده به کار رفته‌اند. در این شیوه نیز مانند فعل‌های بسیط، گاه برای ایجاد تضاد از صورت سلبی مترادف همان فعل استفاده شده است؛ چنانکه «در ساختن» (به معنی سازگاری کردن) با «ن ساختن» در بیت زیر:

چو روزگار نسازد ستیزه نتوان برد ضرورت است که با روزگار درسازی

(۸۸۹)

۲-۲-۳. تضاد معنوی دو فعل بسیط و مرکب با یکدیگر

در این بخش نیز سعدی گاه یک فعل را با چند فعل مقابل می‌کند؛ از جمله فعل بسیط «بستن» که آن را با سه فعل مرکب «رها کردن»، «آزاد کردن» و «باز کردن» مقابل کرده است:

پادشاهان ملاححت چو به نخجیر روند صید را پای ببندند و رها نیز کنند

(۶۷۲)

خواهی ام آزاد کن خواه قوی‌تر بیند مثل تو صیاد را کس نگریزد ز دام

(۷۵۳)

چه حکایت از فراق که نداشتم ولیکن تو چو روی باز کردی در ماجرایستی

(۸۵۶)

منظور از مصراع دوم بیت آخر، حضور دوباره معشوق در نزد عاشق است که به حکایت فراق پایان می‌دهد. در واقع «چهره نشان دادن» با «پایان دادن به ماجرا» تضادی ندارد، اما سعدی به گونه‌ای کلام را می‌چیند که «باز کردن» و «بستن» با هم تضاد ایجاد کنند و با این شگرد به زیبایی سخن می‌افزاید.

دیگر فعل‌های متضاد در این بخش به ترتیب بسامد عبارتند از: «قبول کردن و راندن» (۴بار؛ قبولم می‌کند - براند: ۵۸۸ و قبول کنی - برانی: ۵۴۷ و ۷۴۰ و برانی - قبول می‌کنی: ۹۰۵)، «انس گرفتن و رمیدن» (می‌برمیدم - انس گرفتم: ۷۶۴)، «پنهان کردن و نمودن» (پنهان دارند - بنمایی: ۹۲۹)، «حذر کردن و پیوستن» (حذر کنید - پیوست: ۵۴۶)، «خلاص یافتن و ماندن» (خلاص بیابم - ماندم: ۷۴۴)، «فاش کردن و نهفتن»

(فاش کرد- همی بنهفتم: ۷۶۱) و «کشتن و زینهار دادن» (بکشی- بدهی زینهار: ۷۰۶) هر کدام ابار.

ایجاد تضاد با استفاده از صورت سلبی مترادف همان فعل در اینجا نیز به کار رفته است، مانند: «ره دادن و نگذاشتن» در این بیت:

گر دهی ام ره به خویش یا نگذاری به پیش هر دو به دست درست کشتن و بنواختن

(۸۲۵)

«دیدن و نگاه نکردن» (بیند- نگه نکند: ۶۶۵) و «حکایت کردن و نتوان گفتن» (کنم حکایت- نمی توان گفت: ۸۲۱) (هر کدام ابار) به همین شیوه به کار رفته‌اند. همچنین گاه هر دو فعل متضاد به صورت سلبی به کار رفته‌اند؛ مانند «عهد نشکستن» با «نیوستن» در بیت زیر:

به خاکپای عزیزت که عهد نشکستم ز من بریدی و با هیچ کس نیوستم

(۷۵۷)

۲-۲-۴. تضاد معنوی دو فعل مرکب با یکدیگر

در این بخش بجز «دشنام دادن» که دو بار مقابل «دعا گفتن» قرار گرفته و یک بار مقابل «درود فرستادن» که سه بیت زیر شاهد آن هستند، بقیه فعل‌های مرکبی که با یکدیگر تضاد ایجاد کرده‌اند، هر کدام فقط یک شاهد دارند و عبارتند از: «پنجه کردن و زور نکردن» (پنجه کرد- زور مکن: ۸۳۳)، «حذر کردن و تاختن آوردن» (حذر کنند- نهان آری: ۸۸۱)، «روی آوردن و روی گرداندن» (روی به من آرند- روی بگردانم: ۷۹۲)، «عهد در بستن و عهد شکستن»

(عهددریستم - عهدبشکستم: ۵۳۷)، «گریه کردن و تبسم کردن» (گریه همی آید - تبسم کنی: ۵۸۲)، «گواهی دادن و مستور داشتن» (گواهی می دهد - مستور دارد: ۵۲۷)، «مهربانی نمودن و نامهربانی کردن» (مهربانی می نمایم - نامهربانی می کند: ۶۶۹)، «وفا کردن و غدر کردن» (وفا کردیم - غدر کردند: ۵۶۹) و «صید کردن و رها شدن» (صید کردی - رها شود: ۵۴۲).

دعات گفتم و دشنام گردهی سهل است که باشکردهنان خوش بود سؤال و جواب

(۵۳۸)

هنوز با همه بدعهدی‌ات دعا گویم بیا و گر همه دشنام می دهی شاید

(۶۹۴)

حیف است سخن گفتن با هر کس از آن لب دشنام به من ده که درودت بفرستم

(۷۵۸)

در این بخش نیز گاه دو فعل متضاد در ابتدا و انتهای بیت قرار گرفته و آرایه ی تضاد را چشمگیرتر کرده‌اند:

مهربانی می نمایم بر قدش سنگدل نامهربانی می کند

(۶۶۹)

۲-۲-۵. تضاد معنوی دو فعل مرکب و پیشوندی با یکدیگر

این بخش تنها یک شاهد دارد و آن مقابل آمدن فعل مرکب «خلاص یافتن» با فعل پیشوندی «برآمدن» است:

بسته زنجیر زلف زود نیابد خلاص دیر برآید^۱ به جهدهر که فروشد به قیر

(۷۱۳)

چنانکه ملاحظه می شود تشبیه مضمر زلف به قیر به زیبایی کلام افزوده است و تبادرکننده این معنی است که خلاص یافتن کسی که پایش در قیر مانده است، آسان نخواهد بود.

۲-۲-۶. تضاد معنوی دو فعل پیشوندی با یکدیگر

این بخش نیز دو شاهد دارد که یکی تقابل «برافکندن و فروهلیدن» است:

گر ماه من برافکنند از رخ نقاب را برقع فروهلد به جمال آفتاب را

(۵۲۶)

و دیگری «در بستن و وا کردن»:

برخیز و در سرای در بند بنشین و قبای بسته وا کن

(۸۳۲)

۱- رستن، رهایی یافتن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل برآمدن).

درواقع «بستن در» و «باز کردن قبا» به معنی از تن در آوردن آن، نه تنها متضاد نیستند، بلکه ادامهٔ یک مفهوم هستند؛ اما شاعر با هنرمندی آن‌ها را با هم مقابل کرده و زیبایی کلام را دوچندان ساخته است.

۲-۲-۷. تضاد معنوی در مصدر دو فعل

منظور از این نوع تضاد، فعل‌هایی است که یکی از آن‌ها به صورت منفی به کار رفته و دیگری مثبت. در واقع این دو فعل در بیت با یکدیگر مترادفند، اما در مصدر آن‌ها، تضاد وجود دارد و خواننده این تضاد را در بیت حس می‌کند؛ مانند بیت زیر:

هر که بی او زندگانی می‌کند گر نمی‌میرد گرانی می‌کند

(۶۶۹)

«زندگانی می‌کند» با «نمی‌میرد» مترادفند، اما اگر مصدر آن‌ها «زندگانی کردن» و «مردن» را در نظر بگیریم با هم تضاد دارند.

چنانکه در بیت بالا دیدیم فعل‌های به کار رفته یکی مرکب و دیگری بسیط است. نمونه‌های دیگر این ساختار تضاد عبارتند از: «جمع نشدن و پراکندن» (جمع نمی‌شود - می‌پراکنی: ۹۰۵) و «بر پای خاستن و ننشستن» (بر پای خیزد - نشیند: ۸۳۹). بجز این‌ها در دو نمونهٔ موجود دیگر از این نوع، فعل‌ها هر دو مرکبند: «پشت نمودن و روی نمودن» (پشت ننماید - روی نمود: ۶۷۵) و «چشم باز کردن و چشم بر هم نهادن» (چشم کردی باز - بر هم منه: ۷۰۱).

۲-۲-۸. ناسازی ترکیبی

در بین کسانی که به بدیع پرداخته‌اند، فقط راستگو به این نوع از تضاد اشاره کرده است. وی ترکیب‌هایی که در ظاهر تضادی ندارند، اما در معنی با هم متضادند را «ناسازی ترکیبی» می‌نامد و دو ترکیب «دستار بر زمین زدن» (کنایه از شدت اندوه و غم) و «کله بر آسمان افکندن» (کنایه از شدت شادی) در این بیت واعظ قزوینی:

وارشان دستار از مرگم ز نندار بر زمین لیک در باطن کله بر آسمان می‌افکنند

را برای این نوع تضاد شاهد می‌آورد (راستگو، ۱۳۷۶: ۱۹۹).

بخشی از شواهد تضاد در غزل‌های سعدی نیز از همین نوع است. در واقع در ناسازی ترکیبی، حداقل یکی از فعل‌ها کنایه خواهد بود. ساختار ناسازی ترکیبی در غزلیات سعدی به ترتیب بسامد به یکی از سه شکل زیر است:

- ۱- هر دو فعل کنایه - یک فعل، ۲- بسیط و غیر کنایه و دیگری کنایه - و یک فعل و
- ۳- مرکب و غیر کنایه و دیگری کنایه.

۲-۲-۸-۱. تضاد دو فعل کنایه با یکدیگر

بیشترین و شاید زیباترین ناسازی‌های ترکیبی به کار رفته در غزل‌های سعدی مربوط به این نوع است؛ چنانکه در بیت زیر می‌بینیم:

آن همه عشوه که در پیش نهادند و غرور عاقبت روز جدایی پس پشت افکندند

(۶۵۹)

«در پیش نهادن» در اینجا کنایه از انجام دادن است که با «پس پشت افکندن» کنایه از فراموش کردن تضاد دارد. در عین حال که تضاد لفظی «پیش و پس» و «پیش و پشت» در دو ترکیب هم به زیبایی آن افزوده است. از آنجا که به نظر می‌رسد اوج هنر سعدی در استفاده از امکانات زبان فارسی برای زیبایی آفرینی با تضاد در این بخش است، همه شواهد این بخش ذکر می‌شود:

تا سر بر آورد از گریان آن نگار سنگدل هر لحظه از ییلاد او سر در گریان می‌برم

(۷۷۷)

چند فشانی آستین بر من و روزگار من دست رها نمی‌کند مهر گرفته دامنم

(۷۹۰)

خلاف عهد تو هرگز نیاید از سعدی دلی که از تو پرداخت با که پردازد؟

(۶۳۴)

من از تو روی نیچم که شرط عشق آن است که روی در غرض و پشت بر ملامت کنند

(۶۷۳)

گر سر قدم نمی‌کنم پیش اهل دل سر بر نمیکنم که مقام خجالت است

(۵۵۴)

گفتیم که عقل از همه کاری به در آید بیچاره فروماند چو عشقش به سرافتاد

(۶۲۰)

در بیت زیر سعدی چهار ترکیب کنایی به کار برده که دو به دو با هم در تضادند:

سرمن دار که چشم از همگان در دوزم دست من گیر که دست از دو جهان وادارم

(۷۷۵)

۲-۸-۲-۲. تضاد فعل بسیط و غیرکنایی با فعل کنایی

در این نوع از ناسازی، یکی از فعل‌ها غیرکنایی است؛ مانند «گفتن» با «دم در کشیدن» کنایه از ساکت شدن در بیت زیر:

نصیح‌نگوی راز من بگو ای خواجه دم در کش چو سیل از سر گذشت آن را چه می‌ترسانی از باران؟

(۸۲۱)

دیگر ناسازی‌های ترکیبی از این نوع: «رفتن و خیمه زدن» (برفت - خیمه زد: ۵۳۲)، «پرده برداشتن و نمودن» (پرده بردار - نمایی: ۹۳۳) و «پوشیدن و پرده برافتادن از...» (پوشد - پرده برافتد: ۷۳۵) هر کدام با ۱ شاهد است.

۲-۸-۲-۳. تضاد فعل مرکب و غیرکنایی با فعل کنایی

این نوع ناسازی ترکیبی تنها دو شاهد در غزلیات دارد: یکی «نهان کردن و به در افتادن» در بیت زیر:

سعدی ز خلق چند نهان راز دل کی؟ چون ماجرای عشق تو یک یک به درفند

(۶۲۰)

و دیگری «پوشیده بودن و پرده برداشتن از...»:

گر فلاطون به حکیمی مرض عشق پوشد عاقبت پرده برافتد ز سر راز نهانش

(۷۳۵)

۲-۳. تضاد لفظی

«شاعر برای زیبایی آفرینی، دو واژه را که در معنی حقیقی با هم تضاد دارند در معنی مجازی به کار می‌برد که تضاد ندارند. شنونده ابتدا می‌پندارد که این دو واژه با هم تضاد دارند، اما پس از تأملی درمی‌یابد که تضاد ندارند و از این دریافت شگفت‌زده می‌شود و احساس شادی می‌کند» (وحیدیان، ۱۳۸۸: ۶۴). در این نوع تضاد دو فعل یکسان با دو معنی متفاوت به کار رفته که یکی ایجابی و دیگری سلبی است، اما چون در لفظ با هم تضاد دارند، خواننده ابتدا آن دو را متضاد می‌پندارد و بعد متوجه عدم تضاد معنوی آن‌ها می‌شود؛ مانند «ساختن» با «نساختن» در بیت زیر:

با جور و جفای تو نسازیم چه سازیم؟ چون زهرة و یارا نبود چاره ملاراست

(۵۴۹)

دو فعل نسازیم و سازیم در ظاهر متضادند در حالی که فعل اول به معنی (سازگاری کردن) و دومی به معنی (کاری را انجام دادن) است که تضادی با یکدیگر ندارند. این نوع از تضاد فعل‌ها را در غزلیات سعدی می‌توان در شش گروه دسته‌بندی کرد: فعل‌های

متضادی که هر دو بسیط هستند، فعل‌های متضادی که هر دو پیشوندی هستند، فعل‌های بسیطی که با جزء فعلی در فعل‌های مرکب تضاد دارند، فعل‌های پیشوندی که با جزء فعلی در فعل‌های مرکب تضاد دارند، ترکیبات فعلی که فقط جزء فعلی آن‌ها تضاد دارد و ترکیبات فعلی که اجزاء غیرفعلی آن‌ها با هم تضاد دارد.

۲-۳-۱. تضاد لفظی دو فعل بسیط با یکدیگر

عشق آدمیت است گر این ذوق در تو نیست همش رکتی به خوردن و خفتن دواب را

(۵۲۶)

«است» و «نیست» تضاد لفظی با یکدیگر دارند؛ یعنی فقط به ظاهر متضاد هستند؛ چرا که یکی فعل ربطی و دیگری به معنی «وجود ندارد» است. فعل‌های «است (ربطی) و نیست (تام)» ۱۰ بار (۵۲۶، ۵۴۶، ۵۷۱، ۵۷۸، ۵۹۸، ۵۹۸، ۶۴۴، ۷۱۰ و ۹۳۰) به صورت تضاد لفظی در غزلیات به کار رفته است.

فعل‌های «بودن (ربطی) و نبودن (وجود نداشتن)» ۲ بار (۶۰۲ و ۶۱۵) و فعل‌های «بودن (ربطی) و نبودن (اتفاق نیفتادن)» (۶۸۰)، «بودن (وجود داشتن) و نبودن (ربطی)» (۶۴۵)، «خاستن (پدید آمدن) و نشستن (هم‌نشینی کردن) (خاست-نشست)» (۷۰۹)، «نخوشیدن (خیس ماندن) و خوشیدن (طراوت نداشتن)؛ (می‌نخوشد-بخوشد: ۶۵۰)، «ساختن (انجام دادن) و نساختن (سازگاری نکردن)»؛ (نسازیم-سازیم: ۵۴۹)، «گذاشتن (رها کردن) و نگذاشتن (اجازه ندادن)»؛ (نگذاشت-بگذاشتی: ۸۵۹)، «نگردیدن (گرایش پیدا نکردن) و گردیدن (چرخیدن)»، (نگردد-بگردد: ۸۵۳) و

«ماندن (باقی ماندن) و نماندن (زنده نماندن)»؛ (نمانم - بماند: ۶۵۳) هر کدام ابار از دیگر فعل‌هایی است که با تضاد لفظی به کار رفته‌اند.

۲-۳-۲. تضاد لفظی دو فعل پیشوندی با یکدیگر

این ساختار در غزلیات تنها یک نمونه دارد:

من پیش نهاده‌ام که در خون برگردم و برنگردم از یار

(۷۰۵)

چنانکه ملاحظه می‌شود «برگردم» به معنی غوطه‌ور شوم و «برنگردم» به معنی رو برنمی‌گردانم است.

۲-۳-۳. تضاد لفظی دو فعل بسیط و پیشوندی با یکدیگر

این شیوه، فقط با به کارگیری «نشستن» و «برخاستن» در غزل‌ها ایجاد شده است. در بیت زیر:

و گر بنشیند اندر محفل عام دو صد فریاد برخیزد ز هر سو

(۸۳۹)

«نشستن» در معنای «حضور» به کار رفته و «برخاستن» به معنای «ایجاد شدن». در واقع منظور شاعر شور و غوغایی است که حضور معشوق در جمع ایجاد می‌کند؛ اما کلام را به گونه‌ای ترکیب می‌کند که بتواند تقابل ایجاد کند. در بیت زیر همین معنی را با «نشستن» به معنای «آرام گرفتن» به کار می‌گیرد:

ای آتش خرمن عزیزان بنشین که هزار فتنه برخاست

(۵۴۸)

گاه در کاربرد این دو فعل، آرایه‌های دیگری نیز در کنار تضاد می‌گنجانند:

بنشین که فغان از ما برخاست در ایامت بس فتنه که برخیزد هر جا که تو بنشینی

(۹۱۹)

علاوه بر تضاد میان «بنشین» و «برخاست» در مصراع نخست و «برخیزد» و «بنشینی» در مصراع دوم، «نشستن» در مصراع اول به معنی «آرام گرفتن» و در مصراع دوم به معنی «حضور یافتن» است و از این جهت بین این دو، جناس تام به وجود آمده است. علاوه بر آنکه به کارگیری یکی در ابتدای بیت و دیگری در پایان آن، آرایه ردالعجز علی الصدر یا تصدیر و جابه‌جا آوردن آن‌ها در مصراع اول و دوم، آرایه قلب را نیز شکل داده است. نکته قابل توجه اینکه بیت تداعی‌کننده این موضوع است که حضور معشوق به هر شکل موجب برخاستن دیگران است. «برخاستن» معشوق (نمایان شدن او) موجب «برخاستن» فغان از عشاق و «نشستن» او موجب «برخاستن» (ایجاد) فتنه است.

۲-۳-۴. تضاد لفظی فعل بسیط با جزء فعلی در فعل مرکب

در این ساختار، فقط جزء فعلی ترکیب با فعل مقابل تضاد می‌سازد؛ مانند جزء فعلی می‌روم در «از هوش می‌روم» با «می‌آیی» در بیت زیر:

رفتگی و نمی‌شوی فراموش می‌آیی و می‌روم من از هوش

(۷۳۶)

در عین حال که کنار یکدیگر قرار گرفتن دو فعل نیز برجستگی بیشتری به این تضاد بخشیده است. این ساختار از تضاد های مورد علاقه سعدی است و به فراوانی آن را به کار برده است. فعل‌های به کار گرفته با این نوع تضاد عبارتند از: «به/ در رقص آمدن و رفتن» (۲ بار)؛ در رقص می آیند- می روی: ۶۷۱ و به رقص می آید- می رود: ۹۱۰ و «گفتن و وعظ نگفتن» (گو- وعظ مگو: ۷۹۰)، «نگفتن و ترک گفتن» (نمی گویی- ترک بگویی: ۹۲۳)، «آمدن و در اوهام نیامدن» (آیی- می نیایدت در اوهام: ۷۵۲)، «آوردن و آب... بردن» (بیاورد- ببرد آب: ۵۹۲)، «خوردن و غم نخوردن» (خور- غم مخور: ۷۳۹)، «رفتن و در سماع آمدن» (رود- در سماع آیند: ۹۰۹)، «سوختن و دل نسوختن» (بسوخت- دل نسوخت: ۸۳۶)، «نرسیدن و جان به حلق رسیدن» (نرسیدیم- جان به حلق رسید: ۵۹۰)، «نرسیدن و کار به جان رسیدن» (نرسد- به جان رسد کارش: ۷۲۷)، «نتوان رفتن و به زنهار آمدن» (نمی توان- آمدم به زنهار: ۷۰۷)، «تحمل نکردن و کردن» (تحمل نکنم- کنم: ۷۶۲)، «توقف نکردن و کردن» (توقف کند- نکند: ۸۳۰)، «جان از تن رفتن و نرفتن» (برود جان از تن- نرود: ۷۲۵)، «دل نیستن و نگشادن» (دل نیستم- نگشادم: ۷۶۲)، «سر... داشتن و نداشتن» (سر... دارد- ندارد: ۷۳۴)، «صبر کردن و نکردن» (صبر کنم- نکنم: ۵۹۲)، «نکردن و توبه کردن» (مکن- توبه کن: ۷۹۱)، «کردن و زیبونی نکردن» (کنند- زیبونی نکنند: ۸۵۶)، «گذشتن و به خاطر نگذشتن» (گذشتی- به خاطر نگذشتی: ۸۵۹)، «جدا نشدن و شدن» (جدا نمی شود- شود: ۸۰۴) و «مژه بر هم نزدن و زدن» (مژه بر هم نزند- بزنی: ۷۳۴) هر کدام ابار به کار رفته‌اند.

۲-۳-۵. تضاد لفظی فعل پیشوندی با جزء فعلی در فعل مرکب

بلاى عشق خدايا ز جان ما برگیر که جان من دل از این کار برنمی‌گیرد

(۶۳۴)

از نظر ظاهری، «برگیر» با جزء «برنمی گیرد» تضاد دارد در حالی که «برگیر» به معنی بردار و «دل از... برنمی گیرد» کنایه از «صرفنظر نمی کند» است. نمونه دیگر به کار رفته از این نوع، «فرو گذاشتن» با «پرده از کار... برافکندن» است

یا پرده‌ای به چشم تأمل فروگذار یا دل بنه که پرده ز کارت برافکنند

(۶۷۱)

۲-۳-۶. تضاد لفظی اجزای فعلی در ترکیبات

در این نوع از تضاد، هر دو فعل مرکب هستند و از نظر معنایی با هم تضادی ندارند، اما جزء فعلی آن‌ها با هم مشترک است و چون اجزاء فعلی آن‌ها یکی ایجابی و دیگری سلبی به کار رفته است، نوعی تضاد ایجاد کرده‌اند؛ مانند «به جان رسیدن» با «به خدمت نرسیدن» در بیت زیر:

دو هفته می‌گذرد کان مه دو هفته ندیدم به جان رسیدم از آن تا به خدمتش نرسیدم

(۷۶۹)

اجزای فعلی «رسیدم» در «به جان رسیدم» و «نرسیدم» در «به خدمتش نرسیدم» در لفظ با یکدیگر تضاد دارند در حالی که «به جان رسیدم» به معنی به ستوه آمدم و «به خدمت نرسیدم» به معنی شرفیاب نشدم است. دیگر موارد این تضاد عبارت است از: «تفاوت نکردن و التفات کردن» (تفاوتی نکنند - التفات کند: ۵۳۵)، «دست برفشاندن و سرنیفشاندن» (دستی برفشاند - سرنیفشاند: ۵۶۵)، «دامن ز پای گرفتن و نگرفتن» (دامن ز پای بگیر - نگیرد: ۸۲۴)، «دست... گرفتن، دامن... را

نگرفتن» (دست گیر- نگیرم دامت: ۶۱۳)، «سر رفتن و از سر... نرفتن» (سر برود- از سر پیمان نرود: ۶۸۴)، «کام برنیامدن و دم برآمدن» (کام برنیامد- دم برآید: ۶۹۷)، «کمر بستن و طرف برنستن» (کمر بسته‌ای- طرفی برنست: ۷۱۰)، «نظر نکردن و بدرود کردن» (نظر مکن- بدرود کن: ۵۳۰)، «در حدیث نیامدن و در حدیث آمدن» (در حدیث نیاید- در حدیث آید: ۶۹۱)، «بیرون شدن و با میان آمدن» (بیرون شد- با میان آمد: ۶۹۹) که هر کدام ۱ بار شاهد هستند.

۲-۳-۷. تضاد لفظی اجزای غیرفعلی در ترکیبات

در این نوع تضاد برعکس نوع پیشین، فقط اجزای غیر فعلی دو فعل مرکب با هم تضاد دارند:

چه سود آب فرات آن گه که جان تشنه بیرون شد چو مجنون بر کنار افتاد لیلی با میان آید

(۶۹۹)

در این بیت اجزای غیرفعلی «کنار» و «میان» در «بر کنار افتاد» و «با میان آید» با یکدیگر تضاد دارند.

دیگر کاربردهای این تضاد عبارت است از: «در پیش نهادن و پس پشت افکندن»:

آن همه عشوه که در پیش نهادند و غرور عاقبت روز جدایی پس پشت افکندند

(۶۵۹)

و «روی نیچیدن و پشت بر ... کردن»:

من از توروی نیچم که شرط عشق آن است که روی در غرض و پشت بر ملام کنند
(۶۷۳)

نتیجه گیری

آرایه تضاد در فعل یکی از پرکاربردترین آرایه‌ها در غزل‌های سعدی است که به شکل‌های گوناگون به کار گرفته شده و تصویرهای ظریف ادبی و هنری فراوانی ایجاد کرده است. در مقاله حاضر، سه نوع اصلی تضاد در فعل به همراه زیرمجموعه‌های هر کدام و بسامد استفاده از آن‌ها در غزلیات سعدی شناسایی شد. براساس داده‌های پژوهش حاضر، این سه نوع شامل: تضاد در ایجاب و سلب (با زیرمجموعه‌ی: تضاد ایجابی و سلبی در دو فعل مرکب)، تضاد معنوی (با زیرمجموعه: فعل‌هایی که هر دو بسیط‌اند، فعل‌هایی که یکی بسیط و دیگری پیشوندی است، فعل‌هایی که یکی بسیط و دیگری مرکب است، فعل‌هایی که هر دو مرکب‌اند، فعل‌هایی که یکی مرکب و دیگری پیشوندی است، فعل‌هایی که هر دو پیشوندی است، تضاد در مصدر دو فعل و ناسازی ترکیبی) و تضاد لفظی (با زیرمجموعه: تضاد لفظی دو فعل بسیط با یکدیگر، تضاد لفظی دو فعل پیشوندی با یکدیگر، تضاد لفظی دو فعل بسیط و پیشوندی با یکدیگر، تضاد لفظی فعل بسیط با جزء فعلی در فعل مرکب، تضاد لفظی فعل پیشوندی با جزء فعلی در فعل مرکب، تضاد لفظی اجزای فعلی در ترکیبات و تضاد لفظی اجزای غیرفعلی در ترکیبات) است.

از آنجا که یکی از زیباترین تضادهای فعل در غزلیات سعدی با «نشستن / نشانندن» و «برخاستن» است به چند نمونه از بهره‌برداری خاص سعدی از این دو مصدر متضاد که موجب برجسته‌سازی هنری خاصی شده و در شعر کمتر شاعری قابل مشاهده است، پرداخته شد. همچنین مشاهده شد که چگونه شاعر از تمام ظرفیت‌های زبان فارسی برای

هنری شدن سخنش استفاده کرده است؛ چنانکه از یک سو، متضاد یک فعل را از فعل‌های مختلفی که از جهت معنایی به هم نزدیکند، قرار می‌دهد و برای یک فعل، گاه تا ۵ زوج متضاد می‌آورد و از سوی دیگر، فعل‌هایی با بیش از یک معنی را هر بار با یک متضاد می‌آورد. گاه نیز برای ایجاد تضاد از صورت سلبی مترادف همان فعل استفاده می‌کند. نمونه‌های ارائه شده گواهی بر «سهل و ممتنع» بودن سخن سعدی است و نشان می‌دهد هراندازه دقت در کلام سعدی بیشتر شود، پیچیدگی‌های بیشتری در شعر او آشکار می‌شود.

منابع

- اسفندیارپور، هوشمند. (۱۳۸۴). *عروسان سخن*. چ ۲. تهران: فردوس.
- ایران‌زاده، نعمت‌الله. (۱۳۸۲). «تحلیلی بر کاربرد هنری فعل در غزل‌های سعدی». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*. ش ۲. صص ۶۲-۳۷.
- تقوی، نصرالله. (۱۳۶۳). *هنجار گفتار در فن معانی و بیان و بدیع فارسی*. چ ۲. اصفهان: انتشارات فرهنگسرای اصفهان.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت نامه*. چ ۲ از دوره جدید. تهران: دانشگاه تهران.
- ذاکری، احمد. (۱۳۹۵). «تحلیل و بررسی آرایه‌ی تقابل فعل در سروده‌های سعدی و حافظ». *فصلنامه تخصصی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی*. ش ۳۰. صص ۱۱۷-۱۰۳.
- رادویانی، محمدبن عمر. (۱۳۸۰). *تو جمان البلاغه*. تصحیح احمد آتش. به کوشش: توفیقه سبحانی و اسماعیل حاکمی. چ ۱. تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- راستگو، محمد. (۱۳۷۶). *هنر سخن آرایه (فن بدیع)*. کاشان: انتشارات مرسل.

- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). *حدیث خوش سعدی*. چ ۱. تهران: سخن.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۵). *کلیات سعدی*. به تصحیح محمدعلی فروغی. چ ۱. تهران: انتشارات هرمس.
- صفا. ذبیح‌الله. (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۳. چ ۸. تهران: انتشارات فردوس.
- عقدایی، تورج. (۱۳۹۶). *بدیع در شعر فارسی*. چ ۱. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گرکانی، حاج شیخ محمد حسین شمس‌العلماء. (۱۳۷۷). *ابدع البدائع*. به اهتمام حسین جعفری. تبریز: احرار تبریز.
- محبوب، محمدجعفر. (۱۳۵۲). *مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی*. به کوشش منصور رستگار. شیراز: دانشگاه شیراز.
- نادری پیکر و وحیدیان کامیار. (۱۳۹۵). «شگردهای خاص سعدی در دو صنعت بدیعی «تضاد» و «متناقض‌نما»». *فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*. س ۹. ش ۱. صص ۹۷-۱۱۳.
- وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۸). *بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی*. چ ۴. تهران: انتشارات سمت.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۹). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. چ ۱. تهران: اهورا.